

روح القدس، بهار کلیسا

و نیروی کلیسای مسیح از این جهان نیست، بلکه مافوق طبیعی یعنی الهی و آسمانی است. چنانچه در روز «پنطیکاست» روح القدس بر شاگردان نازل نمیشد امروز خبری از کلیسا و مسیحیت نمی بود. بنابراین می شود گفت کلیسا از روح القدس متولد شد و با قدرت او رسالت نجات بخش خود را آغاز نمود و تا ظهور باشکوه خداوند ما عیسی مسیح در انتهای زمان ادامه خواهد داشت.

یکی از بارزترین سمبلهای روح القدس طبق کتاب مقدس و ادبیات کلیسا آب می باشد، چنانکه آب برای زندگی انسان بهایم و مزروعات ضرورت مطلق دارد و بدون او حیات بر روی زمین امکان پذیر نیست، همچنین روح القدس جهت زنده ماندن کلیسا و فعال بودن آن ضروری و الزامی است. اوست که کلیسا را علیرغم گذشت بیش از دو هزار سال از عمرش جهت انجام آن مأموریتی که عیسی به او واگذار نمود هدایت و رهبری میکند. اوست که ایمانداران را تقویت میکند تا بتوانند با کمال شجاعت و عزم راسخ درباره عیسی مسیح که مرد و رستاخیز نمود شهادت بدهند. استیفان شماس در حالی که پر از روح القدس بود، درباره عیسی برخاسته از قبر شهادت داد. کسانی که شهادت او را نپذیرفتند وی را سنگسار کردند و به درجه رفیع شهادت نائل گشت. (رجوع شود اعمال رسولان باب ۷ آیه ۵۴-۶۰) شهادت این اولین شاهد مسیح و شهید کلیسا باعث گردید تا مژده انجیل از سرزمین فلسطین خارج شود و تدریجاً به اقصی نقاط عالم برسد. خون شهیدان آن آبی است که درخت مقدس صلیب را آبیاری

دوستان گرامی، پس از اینکه عید باشکوه رستاخیز خداوند ما عیسی مسیح و صعود پر جلالش را به آسمان جشن گرفتیم، اینک کلیسای مقدس عید نزول روح القدس بر شاگردان را برگزار می نماید. شرح این رویداد بی نظیر در کتاب کارهای رسولان «باب ۲ آیه ۱-۱۲» آمده است. لوقای قدیس نویسنده این کتاب به ما میگوید: "وقتی روز پنطیکاست رسید (یعنی پنجاه روز پس از رستاخیز مسیح) همه ایمانداران در یک جا جمع بودند. ناگهان صدایی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه ای را که در آن نشسته بودند پر ساخت، در برابر چشمان آنان زبانه های آتش ظاهر شد، که از یکدیگر جدا گشته و بر هر یک از آنان قرار گرفت. همه از روح القدس پر گشتند و به طوری که روح به ایشان قدرت بیان بخشید و به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند." ضمناً سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح به شاگردانش وعده داده بود که به آنها قدرت خواهد داد تا بتوانند رسالت تبشیر و رساندن مژده انجیل را به همه ملتها انجام دهند: "اما وقتی روح القدس بر شما نازل شود قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دور افتاده ترین نقاط عالم شاهدان من خواهید بود." (کارهای رسولان باب ۱ آیه ۸) آیات فوق این حقیقت بسیار مهم و سرنوشت ساز را به ما اعلام میدارند: منشأ قدرت

میکنند تا همیشه زنده و پر بار بماند. تاریخ کلیسا آراسته است به فداکاریها و ایثارگریهای کسانی که از فرط عشق ایشان به شخص مسیح و رسالت نجاتبخش او زندگی خود را از دست داده اند و به ملاقات او شتافتند، آنها از آن آب زنده، آب حیات جاودانی که از پهلوی مسیح مصلوب شده جاری گشت نوشیدند. یوحنا ی رسول در باب چهارم انجیلش درباره گفتگوی عیسی مسیح با زن سامری سخن میگوید او به آن زن که سر چاه یعقوب جهت کشیدن آب آمده بود گفت: "قدری آب به من بده، زن سامری گفت: چطور تو که یک یهودی هستی از منی که یک زن سامری هستم آب می خواهی؟ عیسی به او پاسخ داد: اگر میدانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب می خواهد، حتی از او خواهش میکردی و او به تو آب زنده عطا میکرد." (انجیل یوحنا باب ۴ آیه ۷-۱۰) منظور عیسی از آب زنده همان روح القدس است که پس از جلال یافتنش از نزد پدر به کلیسای او فرستاد. در باب هفتم انجیل یوحنا صریحاً گفته شد که آب زنده به روح القدس اشاره میکند: "در آخرین روز که مهمترین روز عید بود، عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت: اگر کسی تشنه است پیش من بیاید و بنوشد، چنانکه کلام خدا میفرماید: نهرهای آب زنده از درون آن کسیکه ایمان به من بیاورد جاری خواهد گشت. این سخنان را درباره روح القدس، که میباید به مومنین او داده شود می گفت و چون عیسی هنوز جلال نیافته بود روح القدس عطا نشده بود." (انجیل یوحنا باب ۷ آیه ۳۷-۳۹)

دوستان عزیز: عید باشکوه «پنطیکاست» یعنی نزول روح القدس بر شاگردان به ما یادآوری میکند که ما نیز روزی از این فیض بزرگ برخوردار گشته و از آن آب زنده نوشیدیم. آن روز روز تعمیدمان است که با انجام این مراسم مقدس و روحانی روح القدس بر ما افاضه شد و فیض مسیحی شدن به ما عطا شد. ما نیز در آن روز قدرت یافتیم تا با کمال شجاعت و شهامت شاهدان مسیح زنده باشیم و در احیا و بارور ساختن رسالت کلیسای مقدس کوشا باشیم. در ضمن زمانی از قدرت و فعالیت روح القدس تجربه بدست خواهیم آورد که به علت شهادت دادن به عیسی و رساندن مژده انجیل مقدس به ملتها مورد جور و جفا، زجر و شکنجه قرار بگیریم. چنانکه قبلاً گفته شد توسط خون شهیدان و شهادت زندگی مقدسین بود که شعله ایمان به مسیح

میکنند تا همیشه زنده و پر بار بماند. تاریخ کلیسا آراسته است به فداکاریها و ایثارگریهای کسانی که از فرط عشق ایشان به شخص مسیح و رسالت نجاتبخش او زندگی خود را از دست داده اند و به ملاقات او شتافتند، آنها از آن آب زنده، آب حیات جاودانی که از پهلوی مسیح مصلوب شده جاری گشت نوشیدند. یوحنا ی رسول در باب چهارم انجیلش درباره گفتگوی عیسی مسیح با زن سامری سخن میگوید او به آن زن که سر چاه یعقوب جهت کشیدن آب آمده بود گفت: "قدری آب به من بده، زن سامری گفت: چطور تو که یک یهودی هستی از منی که یک زن سامری هستم آب می خواهی؟ عیسی به او پاسخ داد: اگر میدانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب می خواهد، حتی از او خواهش میکردی و او به تو آب زنده عطا میکرد." (انجیل یوحنا باب ۴ آیه ۷-۱۰) منظور عیسی از آب زنده همان روح القدس است که پس از جلال یافتنش از نزد پدر به کلیسای او فرستاد. در باب هفتم انجیل یوحنا صریحاً گفته شد که آب زنده به روح القدس اشاره میکند: "در آخرین روز که مهمترین روز عید بود، عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت: اگر کسی تشنه است پیش من بیاید و بنوشد، چنانکه کلام خدا میفرماید: نهرهای آب زنده از درون آن کسیکه ایمان به من بیاورد جاری خواهد گشت. این سخنان را درباره روح القدس، که میباید به مومنین او داده شود می گفت و چون عیسی هنوز جلال نیافته بود روح القدس عطا نشده بود." (انجیل یوحنا باب ۷ آیه ۳۷-۳۹)

رستاخیز شده در طول این دو هزار سال گذشته از نسل به نسل منتقل گردید و به ما مسیحیان قرن بیست و یکم و هزاره سوم رسید، تا ما نیز آن را به نسلهای آینده منتقل کنیم. در رابطه با این مورد خداوند ما عیسی مسیح به ما اینطور می فرماید: "مواظب خودتان باشید شما را برای محاکمه به شوراها خواهند کشانید و در کنیسه ها شلاق خواهند زد. به خاطر من، شما را به حضور حکمرانان و پادشاهان خواهند برد تا در مقابل آنها شهادت دهید. اول باید انجیل به تمام ملتها برسد. پس وقتی شما را دستگیر میکنند و تسلیم می نمایند، ناراحت نشوید که چه بگوئید، بلکه آنچه در آن ساعت به وسیله روح القدس به شما گفته می شود همان را بگوئید، چون اوست که سخن میگوید نه شما." (انجیل مرقس باب ۱۳ آیه ۹-۱۱)

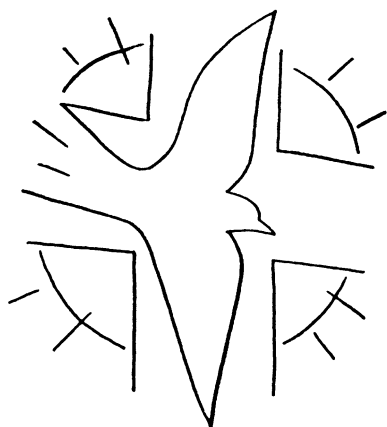
دعای مخصوص عید پنطیکاست

ای روح القدس، ای بهار کلیسا، بر ما فرود آی، ای روشنایی بخش، با الهام تو بود که مردان خدا و پیامبران روزگار گذشته حقیقت را به مردم اعلام نمودند، تا به کلام جاودانی شهادت دهند. ای روح القدس مدافع، که بر رسولان به شکل زبانه های آتش فرود آمدی و در برابر پادشاهان و مردم وقتی آنان به مسیح رستاخیز شده شهادت میدادند از درون آنها سخن گفتی. بر ما فرود آی ای روح القدس. ای روح القدس تسلی بخش، چون از طریق تو فرزندان خدا شده ایم از تو سپاسگزاریم.

خدمتگزار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم کلیسای آشوری کلدانی کاتولیک تهران



خوشابحال کسی که به مشورت شیرین نرود ...

بلکه رغبت او در شریعت خداوندست

و روز و شب در شریعت او تعمق می کند ...

پس مثل درختی نشانه نزد نه‌های آب خواهد بود

که میوه خود را در موسمش می دهد ... (مزمور ۱)

این دعا که از مزمور ۱ می باشد دقیقاً نمایانگر راهی است که باید طی شود تا به راستی زیستن را بیاموزیم.

زندگی در "روابط" منعکس می شود و لحظات دعا خلاصه تمام این روابط انسانی در حضور خداست.

دعا در زندگی روزانه جا دارد و باعث درک بهتر موقعیت‌ها و گشایش قلب و فکر ما نسبت به جهان اطرافمان می گردد. به

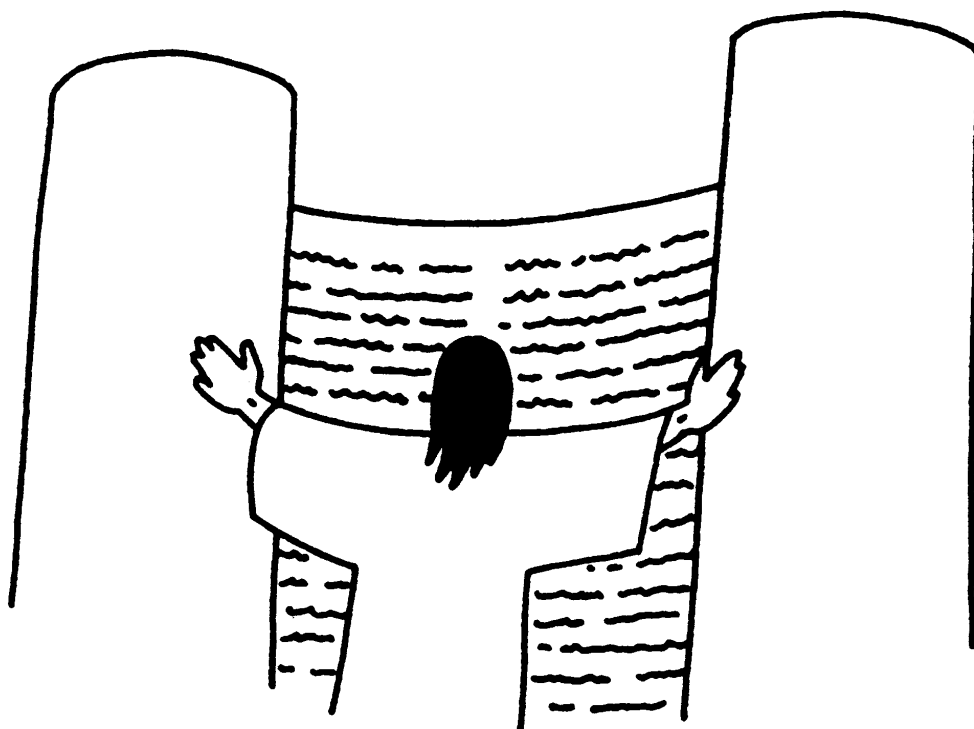
ارتباطمان با دیگران و به گذشت زمان و آینده ایمان مفهوم می بخشد.

آموختن دعا، باعث می شود که درست‌تر زندگی کنیم و ارتباطمان با دیگران صحیح‌تر و خالص‌تر می گردد.

شخصی که مزمور ۱ او را توصیف کرده، کسی است که متوجه وجود "راز" شده است. او یاد گرفته که چگونه در کلام خدا به

جستجو راز خدا بپردازد. در اینجا صحبت از درست نهادن پایه و اساس زندگی شخصی است؛ آنچه که باعث شادی و آسایش

انسان است. «روز و شب در شریعت خدا تفکر می کند»: یعنی زندگی او با زندگی الهی در ارتباط است و از آن تغذیه می کند.



همه ما خودمان را چنین متقاعد میکنیم که زندگی
بهتری خواهیم داشت اگر:

شغلمان را تغییر دهیم

مهاجرت کنیم

با افراد تازه ای آشنا شویم

ازدواج کنیم

فکر میکنیم، زندگی بهتر خواهد شد اگر:

ترفیع بگیریم

اقامت بگیریم

با افراد بیشتری آشنا شویم

بچه دار شویم

و خسته میشویم وقتی:

می بینیم ریسمان نمی فهمد

زبان مشترک نداریم

همدیگر را نمی فهمیم

می بینیم کودکانمان به توجه مداوم نیازمندند

بهتر است صبر کنیم ...

با خود میگوییم زندگی وقتی بهتر خواهد شد که:

ریسمان تغییر کند، شغلمان را تغییر دهیم

به جای دیگری سفر کنیم

بدنبال دوستان تازه ای بگردیم

همسرمان رفتارش را عوض کند،

یک ماشین شیکتر داشته باشیم،

بچه هایمان ازدواج کنند،

به مرخصی برویم

و در نهایت بازنشسته شویم....

حقیقت این است که برای خوشبختی، هیچ زمانی بهتر
از همین الآن وجود ندارد.

اگر الآن نه، پس کی؟

زندگی همواره پر از چالش است

بهتر این است که این واقعیت را بپذیریم و تصمیم

بگیریم که با وجود همه این مسائل، شاد و خوشبخت

زندگی کنیم.

به خیالمان میرسد که زندگی، همان زندگی دلخواه،

موقعی شروع میشود که موانعی که سر راهمان هستند،

کنار بروند:

مشکلی که هم اکنون با آن دست و پنجه نرم میکنیم،

کاری که باید تمام کنیم،

زمانی که باید برای کاری صرف کنیم،

بدهی هایی که باید پرداخت کنیم

و ...

بعد از آن زندگی ما، زیبا و لذت بخش خواهد بود!

بعد از آنکه همه اینها را تجربه کردیم، تازه می فهمیم

که زندگی، همین چیزهایی است که ما آنها را موانع

می شناسیم

این بصیرت به ما یاری میدهد تا دریابیم که جاده ای

بسوی خوشبختی وجود ندارد. خوشبختی، خود همین

جاده است.. پس بیایید از هر لحظه لذت ببریم.

برای آغاز یک زندگی شاد و سعادت مند لازم نیست که

در انتظار بنشینیم:

در انتظار فارغ التحصیلی،

بازگشت به دانشگاه،

کاهش وزن،

افزایش وزن،

شروع به کار،

مهاجرت،

دوستان تازه،

ازدواج،

شروع تعطیلات،

صبح جمعه،

در انتظار دریافت وام جدید،

خرید یک ماشین نو،

باز پرداخت قسطها،

بهار و تابستان و پاییز و زمستان،

اول برج،

پخش فیلم مورد نظرمان از تلویزیون،

مردن،

تولد مجدد

و...

خوشبختی یک سفر است، نه یک مقصد.

هیچ زمانی بهتر از همین لحظه برای شاد بودن وجود ندارد.

زندگی کنید و از حال لذت ببرید.

اکنون فکر کنید و سعی کنید به سؤالات زیر پاسخ دهید:

۱. پنج نفر از ثروتمندترین مردم جهان را نام ببرید..

۲. برنده‌های پنج جام جهانی آخر را نام ببرید.

۳. آخرین ده نفری که جایزه نوبل را بردند چه کسانی

هستند؟

۴. آخرین ده بازیگر برتر اسکار را نام ببرید.

نمیتوانید پاسخ دهید؟ نسبتاً مشکل است، اینطور نیست؟

نگران نباشید، هیچ کس این اسامی را به خاطر نمی آورد..

روزهای تشویق به پایان میرسد! نشانهای افتخار خاک می

گیرند! برندگان به زودی فراموش میشوند!

اکنون به این سؤالات پاسخ دهید:

۱. نام سه معلم خود را که در تربیت شما مؤثر بوده‌اند،

بگویید.

۲. سه نفر از دوستان خود را که در مواقع نیاز به شما کمک

کردند، نام ببرید.

۳. افرادی که با مهربانیهایشان احساس گرم زندگی را به شما

بخشیده‌اند، به یاد بیاورید.

۴. پنج نفر را که از هم صحبتی با آنها لذت میبرید، نام ببرید.

حالا ساده تر شد، اینطور نیست؟

افرادی که به زندگی شما معنی بخشیده‌اند، ارتباطی با

"ترین‌ها" ندارند، ثروت بیشتری ندارند، بهترین جوایز را

نبرده‌اند ...

آنها کسانی هستند که به فکر شما هستند، مراقب شما هستند،

همانهایی که در همه شرایط، کنار شما میمانند ...

کمی بیاندیشید. زندگی خیلی کوتاه است.

شما در کدام لیست قرار دارید؟ نمیدانید؟

اجازه دهید کمکتان کنم.

شما در زمره مشهورترین نیستید...

شما از جمله کسانی هستید که برای درمیان گذاشتن این

پیام در خاطر من بودید

یکی از روزهای سال اول دبیرستان بود. من از مدرسه به خانه بر می گشتم که یکی از بچه های کلاس را دیدم. اسمش مارک بود و انگار همه ی کتابهایش را با خود به خانه می برد.

با خودم گفتم: 'کی این همه کتاب رو آخر هفته به خانه می بره. حتماً این پسر خیلی بی حالی است!'

من برای آخر هفته ام برنامه ریزی کرده بودم. (مسابقه ی فوتبال با بچه ها، مهمانی خانگی یکی از همکلاسی ها) بنابراین شانه هایم را بالا انداختم و به راهم ادامه دادم.

همینطور که می رفتم، تعدادی از بچه ها رو دیدم که به طرف او دویدند و او را به زمین انداختند. کتابهایش پخش شد و خودش هم روی خاکها افتاد.

عینکش افتاد و من دیدم چند متر اونطرفتر، روی چمنها پرت شد. سرش را که بالا آورد، در چشمش یه غم خیلی بزرگ دیدم. بی اختیار قلبم به طرفش کشیده شد و بطرفش دویدم. در حالیکه به دنبال عینکش می گشتم، یه قطره درشت اشک در چشمهایش دیدم.

همینطور که عینکش را به دستش می دادم، گفتم: 'این بچه ها یه مشت آشغال!'

او به من نگاهی کرد و گفت: 'هی، متشکرم!' و لبخند بزرگی صورتش را پوشاند. از آن لبخندهایی که سرشار از سپاسگزاری قلبی بود.

من کمکش کردم که بلند شود و ازش پرسیدم کجا زندگی می کنه؟ معلوم شد که او هم نزدیک خانگی ما زندگی می کند. ازش پرسیدم پس چطور من تو را ندیده بودم؟

او گفت که قبلاً به یک مدرسه ی خصوصی می رفته و این برای من خیلی جالب بود. پیش از این با چنین کسی آشنا نشده بودم. ما تا خانه پیاده قدم زدیم و من بعضی از کتابهایش را برایش آوردم.

او واقعا پسر جالبی از آب درآمد. من ازش پرسیدم آیا دوست دارد با من و دوستانم فوتبال بازی کند؟ و او جواب مثبت داد.

ما تمام اخر هفته را با هم گذراندیم و هر چه بیشتر مارک را می شناختم، بیشتر از او خوشم می آمد. دوستانم هم چنین احساسی داشتند.

صبح دوشنبه رسید و من دوباره مارک را با حجم انبوهی از کتابها دیدم. به او گفتم: 'پسر تو واقعا بعد از مدت کوتاهی عضلات قوی پیدا می کنی، با این همه کتابی که با خودت این طرف و آن طرف میبری!' مارک خندید و نصف کتابها را در دستان من گذاشت.

در چهار سال بعد، من و مارک بهترین دوستان هم بودیم. وقتی به سال آخر دبیرستان رسیدیم، هر دو به فکر دانشکده افتادیم. مارک تصمیم داشت به جورج تاون برود و من به دوک.

من می دانستم که همیشه دوستان خوبی باقی خواهیم ماند. مهم نیست کیلومترها فاصله بین ما باشد.

او تصمیم داشت دکتر شود و من قصد داشتم به دنبال خرید و فروش لوازم فوتبال بروم.

مارک کسی بود که قرار بود برای جشن فارغ التحصیلی صحبت کند. من خوشحال بودم که مجبور نیستم در آن روز روبروی همه صحبت کنم.

من مارک را دیدم. او عالی به نظر می رسید و از جمله کسانی به شمار می آمد که توانسته اند خود را در دوران دبیرستان پیدا کنند.

حتی عینک زندنش هم به او می آمد. همه ی دخترها دوستش داشتند. پسر، گاهی من بهش حسودی می کردم!

امروز یکی از اون روزها بود. من میدیم که برای سخنرانی اش کمی عصبی است. بنابراین دست محکمی به پشتش زدم و گفتم: 'هی مرد بزرگ! تو عالی خواهی بود!'

او با یکی از اون نگاه هایش به من نگاه کرد (همون نگاه سپاسگزار واقعی) و لبخند زد: 'مرسی!'

گلویش را صاف کرد و صحبتش را اینطوری شروع کرد: 'فارغ التحصیلی زمان سپاس از کسانی است که به شما کمک کرده اند

این سالهای سخت را بگذرانید. والدین شما، معلمانتان، خواهر برادرهایتان شاید یک مربی ورزش ... اما مهمتر از همه، دوستانتان ...

من اینجا هستم تا به همه ی شما بگویم دوست کسی بودن، بهترین هدیه ای است که شما می توانید به کسی بدهید. من می خواهم برای شما داستانی را تعریف کنم!

من به دوستم با ناباوری نگاه می کردم، در حالیکه او داستان اولین روز آشناییمان را تعریف می کرد. به آرامی گفت که در آن تعطیلات آخر هفته قصد داشته خودش را بکشد. او گفت که چگونه کمد مدرسه اش را خالی کرده تا مادرش بعداً وسایل او را به خانه نیاورد.

مارک نگاه سختی به من کرد و لبخند کوچکی بر لبانش ظاهر شد.

او ادامه داد: 'خوشبختانه، من نجات پیدا کردم. دوستم مرا از انجام این کار غیر قابل بحث، باز داشت.'

من به همهمه ای که در بین جمعیت پراکنده شد گوش می دادم، در حالیکه این پسر خوش قیافه و مشهور مدرسه به ما درباره ی سست ترین لحظه های زندگیش توضیح می داد.

پدر و مادرش را دیدم که به من نگاه می کردند و لبخند می زدند. همان لبخند پر از سپاس.

من تا آن لحظه عمق این لبخند را درک نکرده بودم.

هرگز تاثیر رفتارهای خود را دست کم نگیرید. با یک رفتار کوچک، شما می توانید زندگی یک نفر را دگرگون نمایید: برای بهتر شدن یا بدتر شدن.

خداوند ما را در مسیر زندگی یکدیگر قرار می دهد تا به شکلهای گوناگون بر هم اثر بگذاریم.

دنیال خدا، در وجود دیگران بگردیم.

دوستان، فرشته هایی هستند که شما را بر روی پاهایتان بلند می کنند، زمانی که بالهای شما به سختی به یاد می آورند چگونه پرواز کنند.

هیچ آغاز و پایانی وجود ندارد...

دیروز، به تاریخ پیوسته،

فردا، رازی است ناگشوده،

اما امروز یک هدیه است.



اخبار و تقویم کلیسای

- یکشنبه ۱۴ خرداد ۹۱ = ۳ ژوئن ۲۰۱۲، یکشنبه دوم رسولان
رساله: اول قرن‌تین فصل ۵ آیه ۶ الی فصل ۶ آیه ۱۱
انجیل: لوقا فصل ۷ آیه ۳۱ الی ۵۰

- پنجشنبه ۱۸ خرداد ۹۱ = ۷ ژوئن ۲۰۱۲، عید بدن مقدس مسیح نماز در کلیسای حضرت یوسف و حضرت مریم
ساعت ۵ بعد از ظهر برگزار می‌گردد.
رساله: اول قرن‌تین فصل ۱۰ آیه ۱۵-۱۷ و فصل ۱۱ آیه ۲۳-۳۰
انجیل: یوحنا فصل ۶ آیه ۵۱ الی ۶۴

- یکشنبه ۲۱ خرداد ۹۱ = ۱۰ ژوئن ۲۰۱۲، یکشنبه سوم رسولان
رساله: اول قرن‌تین فصل ۷ آیه ۱ الی ۷
انجیل: لوقا فصل ۱۰ آیه ۲۳ الی ۴۲

- جمعه ۲۶ خرداد ۹۱ = ۱۵ ژوئن ۲۰۱۲، عید قلب مقدس عیسی نماز در کلیسای حضرت یوسف ساعت ۱۰ صبح
برگزار می‌گردد.
رساله: رومیان فصل ۹ آیه ۳۰ الی فصل ۱۰ آیه ۱۷
انجیل: متی فصل ۱۱ آیه ۲۵-۳۰ و یوحنا فصل ۱۹ آیه ۳۰-۳۷

- یکشنبه ۲۸ خرداد ۹۱ = ۱۷ ژوئن ۲۰۱۲، یکشنبه چهارم رسولان
رساله: اول قرن‌تین فصل ۹ آیه ۱۳ الی ۲۷
انجیل: لوقا فصل ۶ آیه ۱۲ الی ۴۶

- ۲۹ خرداد ۹۱ = ۱۸ ژوئن ۲۰۱۲، یادبود حضرت ماراپرم پدر کلیسای شرق

- ۱ تیر ۹۱ = ۲۱ ژوئن ۲۰۱۲، یادبود ملاقات حضرت مریم با خاله اش الیزابت

- یکشنبه ۴ تیر ۹۱ = ۲۴ ژوئن ۲۰۱۲، یکشنبه پنجم رسولان
رساله: اول قرن‌تین فصل ۱۴ آیه ۱ الی ۹
انجیل: لوقا فصل ۱۲ آیه ۱۶ الی ۳۴

- جمعه ۹ تیر ۹۱ = ۲۹ ژوئن ۲۰۱۲، عید حضرت پطرس و پولس نماز در کلیسای حضرت یوسف ساعت ۱۰ صبح
برگزار می‌گردد.

رساله: دوم قرن‌تین فصل ۱۰ آیه ۱ الی ۷ و فصل ۱۱ آیه ۲۱ الی ۳۳
انجیل: متی فصل ۱۶ آیه ۱۳ الی ۱۹ و فصل ۲۱ آیه ۱۵ الی ۱۹